

فرمانده سپاه عرب در خراسان که به کمک مأمون برادر و مدعی او برخاسته بود، نوشت: «ای طاهر، آیا نمیدانی که هر کس که با خانواده ما یاری کرد سرانجام با شمشیر ما از پای درافتاد؟» و اتفاقاً همین هشدار نیز درست از کار درآمد، زیرا مأمون پس از آنکه بسا کمک طاهر بر برادرش امین پیروز شد، خود طاهر را بدست یکی از دست پروردگانش مسموم کرد. مرگ فجیع ابن مقفع نیز در زمان خلیفه منصور و به امر او اتفاق افتاد.

در دوران منصور دوانیقی، هفتصد سال پیش از ماکیاول، ماکیاولیسیم بصورت یکی از ارکان استوار خلافت اسلامی درآمد. مورد جالبی از آن را گلدتسیهر در کتاب درسهایی در باره اسلام خود چنین نقل کرده است: «منصور عباسی تعهدی لازم الاجرا به همسرش سپرده بود که زن دیگری بر او نیاورد. ولی بعد پشیمان شد و دست به دامان فقیهی دیگر در عراق و حجاز زد تا راه فراری از آن تعهد برایش بیابد. همسرش نیز از سوی دیگر به همین کار بر ضد او دست زده بود و برای فقیهان پیشکش ها میفرستاد تا فتوا را به سود او صادر کنند. یکی از شاعران عهد بنی امیه در این باره گفته بود: سوگندی که راه گریزی نداشته باشد به چه درد میخورد؟ و این سخن در محاسن والاضداد جاحظ منعکس است.»



امیرالمؤمنین بیست و یکم، المهدی بالله، فرزند و جانشین منصور، ۴۰ سال عمر و ۱۰ سال خلافت کرد. از همان آغاز تمام

---

۱ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۱۳۶-۱۵۷؛ انساب بلاذری، ج ۳، ص ۱۸۲-۲۷۵؛ مروج الذهب، ج ۶، ص ۱۵۶-۲۲۳؛ دستورالوزراء، جهشیاری، ص ۹۶-۱۴۰؛ لطائف المعارف ثعالبی، ص ۱۹-۲۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۲۰-۴۴۵ و ۴۳۰-۴۳۶؛ تاریخ خلیفه ابن خیاط، ص ۴۱۵-۴۳۶.

A. Dietrich : Das Politische Testament des Zweiten Abbasiden Kalifen al-Mansur, Islam, XXX, 1952, pp. 33-56 ; Th. Nöldeke : Der Chalif Mansur, Orientalische Skizzen, Berlin, 1892.

اختیارات خلافت را عملاً به زنش خیزران که کنیز زرخریدی بود وا گذاشت و این زن که بعداً دو فرزندش هادی و هارون (الرشید) چهارمین و پنجمین خلیفه عباسی شدند، تا توانست اموال بیت المال را به نفع خودش چاپید، بطوریکه درآمد املاک او به سالی ۱۶۰ میلیون درهم، یعنی نصف عایدات مملکت عباسی بالغ شد. جرجی زیدان که بدین موضوع اشاره میکند، در تاریخ تمدن اسلامی خود بسر اساس مقایسه میان ارزش واحدهای پول در آنزمان و در آغاز قرن بیستم، نتیجه میگیرد که درآمد آنروز خیزران از نظر نسبت از درآمد راکفلر میلیاردر آمریکایی یک سوم بیشتر بوده است. به نوشته همین مورخ «قدرت این زن در حدی بود که نه تنها شوهرش، بلکه دو فرزندش نیز در دوران خلافت خود از او حساب میبردند و بطور کامل اطاعتش را میکردند». مهمترین کار دوران خلافت مهدی قتل عام مانویان ساکن حلب بود.

مرگ این امیرالمؤمنین بصورت غیرمنتظره ای صورت گرفت. کنیز او، حسنه، که فرد شاخص حرم و مورد توجه خیزران نیز بود، رقیب سرسختی در میان کنیزکان حرم داشت که با زیبایی خود دل از مهدی ربوده بود. حسنه تصمیم گرفت با خوراندن یک گلابی زهرآلود بدین دختر به زندگی او پایان دهد. اتفاقاً بجای این کنیز، خود مهدی این گلابی را خورد و چند لحظه بعد نعره برداشت که «آخ شکم!». حسنه وقتی خود را سراسیمه به خلیفه رسانید که کار وی ساخته شده بود. \* طبق وصیت منصور، پدر مهدی، میبایست جانشینی مهدی به عیسی بن موسی فرزند ارشد یکی از بزرگان خاندان عباسی تعلق گیرد، ولی مهدی به توصیه همسرش خیزران، با دادن ۱۰ میلیون درهم و واگذاری املاک و دهات متعددی به عیسی بعنسان رشوه وی را راضی کرد که از حق جانشینی خودش صرفنظر کند و آنرا به هادی فرزند ارشد مهدی واگذارد. با این وجود خود مهدی چندی بعد در نظر گرفت هادی را نیز از ولیعهدی خود برکنار کند و برادر کوچکترش هارون الرشید را جای او بگذارد. اما این بار هادی که در آنموقع در سفری جنگی در گرگان بود تا بامر خلیفه با اسپهبدان مازندران و نداد

هرمز و شروین بجنگد زیر بار نرفت و بر پدرش یاغی شد. در نتیجه مهدی با سپاهی فراوان خودش عازم گرگان شد تا او را بگیرد و بکشد. ولی در نیمه راه در ماسپندان بیمار شد و مرد، و هارون خود بخود جانشین او خلیفه چهارم عباسی اعلام شد. بطوریکه نوشته اند مهدی نخستین خلیفه عباسی بود که آشکارا به شرابخواری پرداخت.



الهادی الی الحق، امیرالمؤمنین بیست و دوم، تنها یکسال و ۴۵ روز خلافت کرد و در ۲۴ سالگی مرد. مردی شرابخوار، فاسق و در عین حال بیرحم بود، چنانکه در دوران خلافت کوتاهش بیش از هزار چوبه دار برای کشتن کسانی که به داشتن تمایلات مانوی متهم میشدند و زندان (زندیقان) نام گرفتند بر پا کرد.<sup>۲</sup> مرگ نابهنگام او نیز بصورتی کاملاً

---

۱ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۱۵۸ تا ۱۶۸، مروج الذهب، ج ۶، ص ۲۲۴-۲۶۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۲-۴۸۷؛ دستورالوزراء، ص ۱۴۱-۱۶۶؛ مقالات الطالبین ابوالفرج اصفهانی، ص ۴۰۱-۴۲۸؛ مقاله *Observations on the reign of al-Mahdi* در مجله *Studia Orientalia*، دوره ۱۴، سال ۱۹۴۵، ص ۳۰۰-۳۵۴؛ و بررسی تکمیلی *Nuovi studi*، در همان نشریه، دوره ۱۵، سال ۱۹۴۶، ص ۱۵۵-۱۷۹؛ *F. Omar*، در مقاله *Some observations on the reign of al-Mahdi*، در مجله *Arabica*، شماره ۲۱، سال ۱۹۷۴، ص ۱۳۹-۱۵۰؛ *I. Goldziher*، در مقاله *Das Zindiktum Während der Regierung das Chalifen al-Mahdi*، گزارشهای نهمین کنگره بین المللی خاورشناسان در لندن، سال ۱۸۹۳، ج ۲، ص ۱۰۴-۱۲۹.

۲ - در باره سرکوبگرهایی که بنام مبارزه با زندقه ولی در واقع برای از میان بردن دشمنان خلافت عباسی و بخصوص آزاداندیشان جامعه اسلامی صورت گرفته و پژوهشگران غربی عموماً آنرا انکیزیسیون (دیوان تفتیش عقاید) اسلامی بشمار آورده اند (و اکثریت قریب به اتفاق قربانیان آن ایرانیان بوده اند) بررسیهای فراوانی در دو قرن گذشته توسط محققان غربی صورت گرفته است که از جمله آنها میتوان از کتابها و مقالات زیر نام برد:

Clément Huart : *Les zindiqs en droit musulman*, Actes du XIe congrès international des Orientalistes, Paris, 1899 ; J. Darmesteter : *Zindiq*, *Journal Asiatique*, 1884, p. 562-665 ; Francesco Gabrieli : *Zandaqa au*



غیرعادی روی داد، که ماجرای آن در «تاریخ تمدن اسلامی» نقل شده است. قبلاً گفته شد که هادی و هارون، مانند پدرشان، عملاً اختیاری از خود در برابر مادرشان خیزران نداشتند، و در دوران خلافت هادی نیز همچنان سران لشکری و کشوری خلافت هر بامداد بحضور «ملکه مِسادر» میرسیدند و در باره مسائل جاری از او دستور میگرفتند، و بعداً خود خیزران گزارش این تصمیم ها را به آگاهی خلیفه میرسانید. ولسی موردی پیش آمد که هادی - که اتفاقاً حق نیز با او بود - در حضور جمع از قبول نظر مادرش سر باز زد و دستوری را که خودش قبلاً از آن داده بود تأیید کرد. تصور میرفت کار به همین جا خاتمه یافته باشد، اما سه شب بعد از آن، در نیمه شب کنیزان خیزر از دری پنهان به خوابگاه خلیفه رفتند و متکایی بر روی دهان امیرالمؤمنین گذاشتند و دسته جمع آنقدر بر روی آن نشستند تا خفه اش کردند، و ماجرای مروان حکم خلیفه بنی امیه بدین ترتیب یکبار دیگر - منتها این بار نه از جانب همسر بلکه از جانب مادر خود خلیفه - تکرار شد.



هارون، برادر کوچکتر هادی، که با این ترتیب به خلافت نشست و هارون الرشید نام گرفت، در روزی بیست و سومین امیرالمؤمنین عالم اسلام شد که آنرا روز تقارن ثلاثه نامیده اند، زیرا در آن روز

---

1er siècle abbaside, L'élaboration de l'Islam, Paris, 1961 ; G. Vajda : Les zindiqs en pays d'Islam au début de la période Abbasside, Rivista degli Studi Orientali, XIII, 1938, pp. 173-229 ; D. Gimaert : Zandaqa et zindiqs en Islam au second siècle de l'hégire, Revue de l'Institut français des études orientales, Damas, 1933 ; M. Guidi : La lotta tra l'Islam e il Manicheismo, Roma, 1927.

همچنین مقاله تحقیقی Zindiq در Encyclopédie de l'Islam. در نزد محققان معاصر ایرانی، بررسی جالبی در این باره بخصوص در «تاریخ ایران بعد از اسلام» دکتر عبدالحسین زرین کوب (ص ۵۰۲ بعد) میتوان یافت.

۱ - برای بررسی بیشتر: S. Moscati در Le califat d'al-Hadi، مجله خاورشناسی فنلاند Studia Orientalia، چاپ هلسینکی، دوره سیزدهم، سال ۱۹۴۶، ص ۱-۲۸؛ و N. Abbott در Two Queens of Bagdad، شیکاگو، ۱۹۳۷.

هادی به خاک سپرده شد، و خلافت هارون اعلام شد، و فرزندش مأمون بدینا آمد. در این روز یکی از خونین ترین و پر جنجال ترین دورانهای خلافت عرب نیز آغاز شد.

خلیفه تازه مانند برادرش تا هنگام مرگ مادرش خیزران بازیچه ای در دست او بیش نبود، و خلافت واقعی او فقط وقتی تحقق یافت که مادر خطرناکش مرد و ثروت بیحسابی که از راه سوء استفاده و فساد فراهم آورده بود به هارون (و نه به بیت المال مسلمانان) تعلق گرفت، هر چند که از آن ببعد نیز اختیار اداره امور خلافت عملاً به خاندان ایرانی برمکی منتقل شد که همه شکوه و آوازه ای که در تاریخ برای دوران خلافت هارون الرشید حکایت شده است مرهون کشورداری آنان بود، و روزی هم که این خاندان به امر او قتل عام شدند کار حکومت هارون - که مدت کوتاهی بیش از آن دوام نیافت - به سقوط انجامید.

در نخستین سالهای خلافت هارون، برادر یکی از فرزندان امام حسین، یحیی ملقب به نفس الزکیه در گیلان ادعای خلافت کرد. هارون به خط خود به او زنهارنامه داد و یحیی تسلیم شد و به بغداد آمد و به زندان فرستاده شد، اما پس از چندی تنی چند از فقیهان بغداد به خواست هارون فتوایی دایر بر بطلان زنهارنامه صادر کردند و یحیی به امر خلیفه در زندان بقتل رسید. همین کار را هارون در مورد امام موسی کاظم کرد، یعنی او را در بازگشتش از سفر حج با عزت بسیار به بغداد آورد، اما اندکی بعد روانه زندانش کرد و بعد از هفت سال وی را در همان زندان کشت و این بار نیز از فقهای بغداد تصدیقی دایر بر مرگ طبیعی او گرفت.

همانطور که در دوران بنی امیه یزیدبن معاویه پای میگساری و رقص و ساز و آواز آشکارا به بارگاه خلافت باز کرده بود، در دوران خلافت عباسی نیز هارون الرشید راهگشای فسق و فجور علنی به دستگاه خلافت شد. زرین کوب در «دو قرن سکوت» خود در این باره مینویسد:

«دربار خلافت هارون جلالی افسانه آسا داشت. قصرهای خلیفه و بزرگان شهر با حرمسراها و خواجگان و کنیزان آن، یادگار عظمت تیسفون و فرش بهارستان و ترنج زر بود و رسوم و اعیاد این دربار با

وزیران ایرانی آن و جامه و کلاه و زر و زیور خاص ایرانیان خاطره های شکوه تیسفون را در بغداد زنده میکرد. شهری که بارگاه خلیفه بود از اکثر بلاد عالم اسلام باج میگرفت و در زر و زیور و مکننت و نعمت میغلطید. اما اینهمه ثروت شهر هزار و یکشسب از کجا میآمد؟ از غارت مردم، زیرا عباسیان در فراز آوردن مال و گرد کردن خواسته همچنان دنباله روان خلفای شام بودند و حتی حرص و طمع زیاده از آنان میورزیدند»<sup>۱</sup>.

و در جای دیگر همین کتاب میافزاید که: «برای تأمین مخارج هنگفت دربار خلیفه که در عیاشی و ولخرجی مستغرق بود مردم مجبور به پرداخت انواع خراج ها بودند. هزاران دودمان درمانده و پریشان میشدند تا خلیفه در پایان یک شب مستی بتواند باران جواهر و پول به شاعران و مطربان و ساقیان و دلچکان خویش نثار کند. خون صدها معصوم ریخته میشد تا خدمتگزاران خلیفه بتوانند سفره رنگین خود را به همه گونه نعمتها بیاریند»<sup>۲</sup>.

از وقایع شنیدنی دوران خلافت هارون الرشید امامت یک بوزینه است. این ماجرا را در تاریخ طبرستان چنین میتوان خواند: «زییده زن هارون را بوزینه ای بود که او را به غایت دوست میداشت و مقام او بخاطر زییده بآنجا رسید که بفرمان هارون بوزینه را شمشیر بر کمر بستند و فرمان امامت بنامش نوشتند و ۳۰ مرد از درباریان را ملتزم رکابش کردند، و آن بوزینه چندین دختر بکر را بکارت برداشته بود. سرانجام امیران غیرتمند طاقت خواری خدمت به بوزینه را نیاوردند و یزیدبن مزید شیبانی یکی از آنان، آن حیوان را بکشست. هارون او را بدین جرم بدار آویخت، و او و زییده بر کشته شدن میمون سخت سوگوار شدند. شاعران دربار، خلیفه و بانوی حرم را در مسرگ بوزینه تعزیت گفتند و قاریان برایش قرآن خواندند»<sup>۳</sup>.

۱ - عیدالحسین زرین کوب؛ دو قرن سکوت، ص ۱۸۷.

۲ - همانجا، ص ۱۸۸.

۳ - تاریخ طبرستان، ص ۹۲.

ماجرای غم انگیز کشتار دسته جمعی خاندان برمکی و نزدیکان آنان به فرمان هارون، که از سیاه ترین صفحات تاریخ اسلام است، در جای دیگر این کتاب نقل شده است. هارون برای فرونشاندن شورش که بدنبال این واقعه در خراسان آغاز شده بود خودش با نیرویی سنگین رهسپار آن سرزمین شد، ولی در همه این سفر از بیماری سرطان که از چهل و سه سالگی تا چهل و هفت سالگی دچار آن بود رنج میبرد و هر روز حالش بدتر میشد. سرانجام پزشکش را از وضع بد بیماری خود آگاه ساخت، ولی از او خواست که این موضوع را پوشیده نگاه دارد، زیرا فرزندان او در انتظار مرگ او روزشماری میکنند و اصولاً وی را بر اسبی تیزرو نشانیده اند تا در طول سفر بر علیلی و ناتوانیش بیفزایند. باوجود این همین مرد فرسوده و پا به مرگ، در رسیدن به خراسان دستور داد تا برادر رهبر شورشیان را که خود دخالتی در ایسن شورش نداشت در حضورش تکه تکه کردند. اندکی بعد از آن خود هارون نیز پس از ۲۱ سال خلافت در ۴۷ سالگی مرد و در محلی که اکنون آرامگاه امام رضا است در سناآباد طوس بخاک سپرده شد<sup>۱</sup>.



امیرالمؤمنین بیست و چهارم، الامین بالله، پنج سال خلافت کرد و بدست طاهر سردار ایرانی برادرش مأمون کشته شد. سردی عیاش، خونخوار و در عین حال دمدمی مزاج بود و تنها امتیازی که از نظر اعراب داشت این بود که بر خلاف برادرش مأمون که مسادرش ایرانی بود، وی مادری عرب داشت. در زمان خلافت او، مأمون که شش ماه از وی بزرگتر بود ولایت

---

۱ - برای بررسی بیشتر: G. Audision در: La vie et la mort de Haroun-al-Rachide، پاریس، ۱۹۳۰؛ André Clot در: Haroun ar-Raschid، پاریس، ۱۹۸۶؛ J.B. Glubb در: Haroon-al-Rasheed، لندن، ۱۹۷۶؛ A. Jourmard در: Haroun al-Rashid، ج ۲، پاریس، ۱۹۵۶؛ E. Daniel در: Khurasan under the Abbasid rule، مینیاپولیس، ۱۹۷۹؛ Nabie Abbott در: Two Queens of Bagdad (در باره خیزران و زبیده، مادر و همسر هارون الرشید)، شیکاگو، ۱۹۳۷.



خراسان را داشت، و طبق وصیت هارون الرشید میبایست وی ولیعهد امین و جانشین او باشد. ولی امین به اغوای مادرش به فکر افتاد که پسر خودش موسی را به ولیعهدی برگزیند و در صدد خلع مأمون برآمد. بدین منظور نامه به مأمون در خراسان نوشت و از او خواست که به بغداد بیاید و خلافت را بدست گیرد، با این نیت که او را در بغداد بکشد. ولی مأمون این احضاریه را نپذیرفت و در نتیجه امین سپاهی مرکب از پنجاه هزار جنگجوی زیده را به سرداری علی بن ماهان به جنگ او فرستاد و زنجیری از نقره برای دریند کردن مأمون بدو داد. مأمون نیز ظاهر ذوالیمینین، سردار ایرانی تبار را - که بعدا نخستین سلسله مستقل را در ایران بنیاد نهاد - روانه رویارویی با او کرد و در نبردی که درگرفت سپاه امین شکست خورد و طاهر و ارتش او تا بغداد پیش رانند و آن شهر را به محاصره گرفتند و سرانجام با تسلیم امین وارد پایتخت شدند و طاهر سر بریده خلیفه را برای مأمون به مرو فرستاد<sup>۱</sup>.

مردم بغداد بدنبال این خلیفه کشی، مأمون را که میبایست جانشین او شود از خلافت خلع کردند و با یکی از فرزندان مهدی (پدر هارون الرشید) بنام ابراهیم دست بیعت دادند، ولی همینکه اندکی بعد خبر حرکت مأمون را به سوی بغداد شنیدند بر ابراهیم شوریدند و او از ترس پنهان شد و دیگر خبری از او بدست نیامد.



امیرالمؤمنین بیست و پنجم، مأمون (المأمون بامراله) بود.

---

۱ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۱۹۳ تا ۱۹۸؛ کامل، ج ۶، ص ۱۵۲-۱۵۸ و ۲۰۷-۲۱۲؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۲۴-۵۳۸؛ اخبسارالطوال، ص ۳۸۸-۳۹۶؛ مروج الذهب، ج ۶، ص ۴۱۵-۴۱۹ و ۴۸۷-۴۹۱ (کاملترین شرح در باره محاصره بغداد توسط طاهر سردار ایرانی)؛ Francesco Gabrieli در Documenti relativi al Califato di al-Amin، گزارشهای فرهنگستان ایتالیا Rendiconti dell' Accademia dei Lincei، سری ششم، شماره سوم، سال ۱۹۲۷، ص ۱۹۱-۲۲۰.



مادری ایرانی داشت که برخی او را دختر استاذسیس رهبر معروف یکی از شورشهای استقلال طلبانه ایرانیان در سالهای بعد از ابومسلم دانسته اند، بهمین جهت از آغاز وی به ایرانیان متمایل بود. با اینکه بزرگتر از امین بود، به جانشینی مستقیم هارون تعیین نشد، ولی به ولایت خراسان منصوب شد. بعد از پیروزی جنگی بر امین مرو را بجای بغداد پایتخت خلافت اعلام کرد که در آنجا بدست وزیر کاردان ایرانی او فضل بن سهل ملقب به ذوالریاستین (بمناسبت سرپرستی همزمان بر امور کشور و لشکری) درباری بسیار پیشرفته و مجهز برایش ایجاد شده بود. فضل از نوادگان نوبخت اخترشناس معروف ایرانی بود و از این بابت او و برادرش را نوبختی نیز مینامیدند.

مأمون در مرو برای جلب پشتیبانی بیشتر ایرانیان از خود در مقابل سازمان خلافت در بغداد که شدیداً گرایشهای عربی داشت، به توصیه فضل علی بن موسی الرضا (امام هشتم شیعه) را به ولایتعهدی خود برگزید و با آنکه از دیدگاه تشیع دستگاه خلافت بغداد دستگاهی غاصب شمرده میشد و عقیده شیعه بر این بود که همه امامان شیعه تا بدانروز بدست خلفای این دستگاه کشته شده اند، وی این دعوت را پذیرفت و «در هودج سیمین با پرده های زربفت و آویزه های گوه‌رین» از مدینه رهسپار خراسان شد و پس از گذشتن از بصره و محمره و اهواز و اراک و ری و نیشابور به مرو رسید که در آنجا مأمون بموجب پیمان نامه ای ولایتعهدی خود را بدو داد، و امام آنرا پذیرفت و در زیرش نوشت: بنام اطاعت و امتثال فرمان امیرالمؤمنین این مقام را میپذیرم و این پیمان نامه را به خط خود در حضور امیرالمؤمنین المأمون بامراله و فضل بن سهل و سهل بن فضل و... در رمضان سال ۲۰۱ از هجرت نبوی نوشته و امضا میکنم». بفرمان مأمون بنام علی بن موسی الرضا سکه طلا زدند و شعرا در مدح او قصیده ساختند، و برای تکمیل این پیوند، مأمون دخترش ام حبیب را نیز به زناشویی به امام رضا داد.

با اینهمه اندکی بعد بدو خبر رسید که این انتصاب، و نفوذ فراوانی که از این راه برای ایرانیان در دستگاه خلافت اسلامی فراهم

آمده است زمینه بلوایی عمومی را در بغداد و انتصاب عموی مأمون را به خلافت آماده ساخته است. مأمون به شتاب مقدمات بازگشت خود را به بغداد فراهم آورد، و از جمله این مقدمات این بود که در شعبان سال ۲۰۲، تنها یازده ماه پس از انتصاب امام رضا به ولایتعهد، فضل بن سهل وزیر مقتدر او (که نقشی همانند نظام الملک و امیرکبیر دورانهای بعدی را بر عهده داشت) در یک بامداد خیلی زود در گرمابه مرو توسط عده ای ناشناس قطعه قطعه شد و مأمون با اعلام عزای عمومی خودش تابوت او را بدوش گرفت و به گورستان برد. امام رضا نیز در ماه صفر ۲۰۳ از مسمومیت درگذشت و این بار نیز مأمون بر جنازه او گریست و او را در کنار مقبره پدرش هارون الرشید در محلی که بعداً بصورت مشهد کنونی در آمد، بخاک سپرد.

در بازگشت به بغداد مأمون مقام خلافت را بعنوان بیست و پنجمین امیرالمؤمنین جهان اسلام در دست گرفت. از اولین کارهایش این بود که همچنانکه قبلاً دخترش ام حبیب را به زناشویی به امام رضا داده بود، دختر دیگرش ام الفضل را به ازدواج امام محمد تقی فرزند امام رضا درآورد و چهار کرور (دو میلیون) درهم جهیزیه برایش مقرر کرد و گفت: دوست دارم پدر بزرگ کسی باشم که پیامبر خدا و علی بن ابیطالب داماد و خلیفه پیامبر پسران او باشند. ولی این خواست واقعی یا عوامفریبانه او هیچوقت تحقق نیافت، زیرا ام الفضل از امام نهم شیعیان فرزندی نیاورد.<sup>۱</sup>

به موازات این، مأمون حسن بن سهل برادر فضل وزیر پیشین خود را به وزارت خویش در بغداد منصوب کرد و اندکی بعد نیز دختر او پوران را، طی یک مراسم عروسی که مجلل ترین آئین ازدواج در همه تاریخ اسلام شناخته شده است، به همسری خود درآورد. با اینهمه حسن بن سهل پس از آگاهی بر اینکه قتل فجیع برادرش به دستور خود مأمون صورت گرفته است به بحران عصبی مبتلا شد که پزشکان مأمون بدان نام اختلال حواس و جنون دادند و مأمون طبیب مخصوص

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۳.

خود را برای معالجه او فرستاد، ولی ظاهراً ایسن نیز سیاست خود مأمون بود، زیرا انتصاب یک صدراعظم ایرانی در بغداد مایه ناآرامی هایی از جانب مراجع متنفذ عرب شده بود و ضروری بود که وی به بهانه ای از این سمت برکنار شود و بهترین بهانه جنون او بسود. حسن ابن سهل مردی دانشمند و ادیب بود و از جمله کارهایش در ایسن راستی ترجمه بخشی از «جاودان خرد» از زیان پهلوی به عربی بود که بعداً توسط ابن مسکویه که او نیز ایرانی بود ویراستاری شد.



امیرالمؤمنین بیست و ششم، المعتصم بالله، ۴۸ سال عمر و اندکی کمتر از ۹ سال خلافت کرد. مادرش ترک نژاد بود، و این، بهمان صورت که در زمان مأمون راه بر ایرانیان در سازمان خلافت باز شده بود، راه را برای نفوذ ترکها در این سازمان گشود، منتها این نفوذ تا به پایان عمر خلافت بغداد ادامه یافت و دیگر هرگز خلافت عرب ماهیت عربی خود را بازیافت، و حسابگری معتصم که برای خنثی کردن نفوذ ایرانیان پای مزدوران ترک را به خلافت بگشاید، عملاً خلافت را به مزدوری ترکانی درآورد که در مرحله اول بصورت زرخرید به بغداد آورده شدند ولی با افزایش روزافزون مهاجرت ترکان تدریجاً بصورت نیروی مقتدری با اشتهایی سیری ناپذیر درآمدند که اختیار عزل و نصب خلفا و اداره عملی دربارهای آنانرا در دست خود گرفتند. از تاریخ مرگ معتصم در

---

۱ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۱۹۸ تا ۲۱۸؛ کامل، ج ۶، ص ۶۵-۱۵۲. مروج الذهب، ج ۶، ص ۲۵۷-۴۱۴؛ اخبار الطوال، ص ۳۹۸-۴۰۶؛ یعقوبی، ج ۳، ص ۵۴۰-۵۵۰؛ الذریعة الی مکارم الشریعة، چاپ قاهره، سال ۱۸۹۶، ج ۴، ص ۴۰۰؛ در: F. Gabrieli: La successione di Harun ar-Rascid، Rivista degli studi orientali، سال یازدهم، ۱۹۲۶-۱۹۲۸؛ La Politique religieuse du calife، Revue des études islamiques، سال یازدهم، ۱۹۲۶، ص ۳۹۷-۳۴۱.

سال ۲۲۷ تا سقوط نهایی خلافت بغداد توسط هلاکو در سال ۶۵۶، بیست و نه تن از افراد خاندان عباسی به خلافت نشستند که جز چند تن خلیفه دوران آل بویه که دست نشاندهی دیلمیان را داشتند، بقیه عموماً بازیچه ترکان بودند.

تاریخ نگاران متعددی این تحول ناخوشایند را بصورت‌های مختلف مورد ارزیابی قرار داده اند: معتصم به ترکان که خویشان مادری او بودند اعتمادی بیشتر از اعراب و ایرانیان داشت و هدفش آن بود که برای حفظ سلطه تازیان ترکان را رویاروی خراسانیان قرار دهد. ولی ایرانیان با برتری فرهنگی که داشتند جا خالی نکردند و این خود تازیان بودند که جای خویش را به ترکان دادند.

«چندان بنده ترک که معتصم داشت کس نداشت. گویند که هفتاد هزار غلام ترک داشت و بسیار کس از آنانرا برکشیده و به امیری رسانیده بود»<sup>۱</sup>. «اندک اندک ترکان همه امور خلافت را در اختیار خود گرفتند. گاه در روز روشن یکی از آنها را میدیدند که دست در چادر زن جوانی زده بود و او را به زور میکشید، و زن فریاد میکرد که ای مسلمانان، مرا فریاد رسید که فلان کسم و خانه بر فلان محله دارم، و این ترک مرا به مکابره میبرد تا بر من فساد کند، و میگریست و لسی هیچکس به فریاد او نمیرسید، که این امیر محتشم و گردنکش بود و پنجهزار سوار در خیل داشت و کسی با او سخن نمیتوانست کرد»<sup>۲</sup>. «ترکان که از زمان معتصم خلیفه بصورت گسترده ای در دستگاه خلافت راه یافتند دیگر حاضر به از دست نهادن قدرت نشدند، بهمین جهت با زوال خلافت عباسی در بغداد، سلسله ممالیک مصر را بنیاد نهادند»<sup>۳</sup>.

حتی در زمان خود معتصم، نفوذ ترکان در دستگاه خلافت به حدی رسید که وی بخاطر برخوردها و کشمکشهای دائمی غلامان ترک با مردم بغداد مرکز حکومت را از بغداد به سامرا در ۱۲۰ کیلومتری بغداد

۱ - سیاست نامه خواجه نظام الملک، ص ۵۸.

۲ - دو قرن سکوت، ص ۲۳۸.

۳ - Sir Percy Sykes در «تاریخ ایران»، ج ۲، ص ۱۷.



منتقل ساخت و بهمین جهت در آنجا کاخ ها و بناهای زیسادی ساخت، و خودش دیگر هیچوقت به بغداد نیامد. مقبره های امام علی النقی و امام حسن عسکری و نیز سرداب معروفی که طبق روایات شیعه امام دوازدهم در آن به غیبت کبری رفته است در همین شهر است. به غسیر از معتصم شش خلیفه دیگر عباسی نیز این شهر را به پایتختی برگزیدند.

از زمان معتصم انحطاط همه جانبه دستگاه خلافت اسلامی آغاز شد. ایران، ماوراء النهر، یمن، مصر، افریقیه (تونس و الجزایر و مراکش) یکی پس از دیگری از امپراتوری عرب جدا شدند، و به فهرست استقلال یافتگان پیشین (دولت رستمیه در الجزایر، دولت اندلس در اسپانیا) پیوستند.

این امیرالمؤمنین همانقدر که فریبکار و عیاش بود، سفاک نیز بود. عباس بن عبدالله برادرزاده خود را به زندان افکند و در همانجا دستور خفه کردنش را داد. ماجرای بابک خرم دین و افشین و مازیسار در دوران او، در جای دیگر این کتاب نقل شده است. مورخان عرب گاه از او با عنوان «ابراهیم ثمانی» نام برده اند، زیرا این رقم ۸ نقش شگفتی در زندگی او داشت: هشتمین خلیفه عباسی بود، هشت سال و هشت ماه خلافت کرد، هشت پسر و هشت دختر و هشت هزار کنسیر داشت، و از او هشت میلیون درهم نقد، هشت هزار اسب، هشت هزار استر، هشت هزار غلام و هشت هزار کنیز باقی ماند و پس از ۸ سال خلافت در قصر خاقانی مرد.



---

۱ - برای بررسی بیشتر: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۶۶-۵۷۰؛ البلسان، ص ۲۵۵، ۲۶۴؛ اخبارالطوال، ص ۴۰۱؛ کامل، ج ۶، ص ۴۳۹-۵۲۸؛ فخری ابن طقطقی، ص ۳۱۶-۳۲۴؛ مروج الذهب، ج ۷، ص ۱۰۲-۱۱۵؛ E. Marin در: The Reign of al-Mu'tasim، نیوهاون، ۱۹۵۱؛ D. Ayalon در: The military reforms of Storm and Stress along the northern frontier، ۱۹۶۳؛ C.E. Bosworth در: Mu'tasim and the Turks، بولتن مطالعات شرقی و افریقانی دانشگاه لندن BSOAS، شماره ۲۹، سال ۱۹۶۶، ص ۱۲-۳۴.

الواثق بالله، بیست و هفتمین امیرالمؤمنین، فرزند کنیزی یونانی بود که زنی دانش آموخته و ادیب بود و واثق احتمالاً ذوق شعر و ادب دوستی خود را از او به ارث برده بود، ولی آنچه بیش از شعر و ادب مورد علاقه این امیرالمؤمنین بود همخوابگی تقریباً مدام با کنیزان فراوان حرمسرایش بود که در جوانی او را بر اثر افراط در صرف معجون تقویت قوه باه از پای درانداخت<sup>۱</sup>. از نظر مذهبی مانند پدر بزرگ و پدرش طرفدار بی قید و شرط مکتب معتزله بود، و بهمین جهت روش خشنی در برابر مخالفان جبری این مکتب در پیش گرفت و بسیاری را از این بابت به زندان انداخت. در این رابطه، بخصوص این واقعه مورد تذکر مورخان قرار گرفته است که هنگامیکه مأموران خلافت در سال ۲۳۱ هجری اسیران مسلمان را با دادن فدیّه از سپاه بیزانس پس می‌گرفتند، واثق به نماینده قاضی القضاة مأموریت داد که از یکایک این اسیران عقیده آنانرا در این باره که قرآن مخلوق است یا قدیم جويا شود، و بر مبنای پاسخ آنان بابت آزادی هر کسی که از نظر معتزله درین مورد پیروی کرده باشد فدیّه لازم را پرداخت کند، و هر کس دیگر را که در جهت خلاف این خط باشد در دست بیزانسی ها به اسارت باقی گذارد. نتیجه این شد که بسیاری از اسیران گروه اخیر به سرزمینهای مسیحی نشین رفتند و تغییر مذهب دادند<sup>۲</sup>.

در زمان خلافت واثق بار دیگر خرمدینان در کوچ اصفهان علیه خلافت قیام کردند، در صورتیکه در این موقع ۹۹ سال از مرگ بابک گذشته بود و بسیاری می‌پنداشتند که این جنبش بکلی فرونشسته است. واثق در جوانی به بیماری استسقا (عطش دائمی) مبتلا شد، و داروی مؤثری که پزشکان برایش تجویز کردند نشستن در میان تنور گرم بود. ظاهراً در یکی از این جلسات تنورگیری، خودش دستور گرم کردن زیاده از حد تنور را داد و در نتیجه در آن سوخت. هنگام مرگ

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۹. در باره مکتب معتزله به فصل «کارنامه روحانیت» مراجعه شود.

۲ - مسعودی در تنبیه والاشراف، چاپ لیدن، ص ۱۹۱.

۳۲ سال داشت و پنج سال از این مدت را خلافت کرده بود.

نام واثق در مغرب زمین، بخصوص در انگلستان، نامی شناخته شده است، زیرا زندگی افسانه آمیز او موضوع یکی از موفق ترین آثار ادبیات انگلیسی بنام «واثق» قرار گرفته است که در قرن هجدهم میلادی توسط ویلیام بکفورد نویسنده و شاعر انگلیسی نوشته شد و اندکی بعد از شاهکارهای مسلم رمان نویسی آن کشور شناخته شد، که بزرگان متعدد دیگر جهان ادب منجمله بایرن از آن بصورت گسترده ای الهام گرفتند. رمان فلسفی «واثق» تا حد زیادی نتیجه مطالعاتی است که نویسنده آن در تاریخ و مذاهب و ادبیات ایران داشت، و همه آنها را در ترکیب شاعرانه این اثر بکار گرفت. داستان این کتاب بطور خلاصه چنین است که واثق که تشنه دستیابی به اسرار نهفته جهان است در دربار خلافت خود فرستاده اهریمن را بنزد خویش میپذیرد که پیامی از جانب سرور خویش برای وی دارد، و وی براساس این پیام طرح نشستن خود را بر تخت پادشاهی جمشید (تخت جمشید) مطرح میکنند و در این باره با اهریمن پیمان می بندد. سپس سفر دشوار خود را آغاز میکند که مرحله نخست آن گذشتن از دره اقبال امیر فخرالدین است، و در آنجا عاشق نورالنهار دختر امیر میشود که بسا وسوسه او از «گلشم» پسر عمویش که نامزد اوست میگسلد و خود را تسلیم واثق میکند و با او راه سفر به سوی تخت جمشید و گنجهای شاهان افسانه ای را در پیش میگیرد. هسر دو بسه شیراز میروند و سر از ویرانه های استخر برمیاورند. اهریمن اجازه میدهد که دروازه کاخ او به روی آنان گشوده شود، و ناگهان کوه از هم باز میشود و اینان را به تالاری بزرگ میکشاند که در آن انبوه بزرگی از زنان و مردان در کنار یکدیگرند ولی همه از هم گریزانند، چنانکه گویی همیشه تنها بوده اند. در گوشه ای از تالار اهریمن بصورت جوانی آراسته و نه دیوی زشت رو نشسته است، و این شعر سعدی را بیاد میآورد: «که ای نیکبخت این نه شکل من است، ولیکن قلم در کف دشمن است». وی بدانان اجازه دیدار گنج های افسانه ای و تالار ارژنگ را میدهد که در آن همه آفریدگان نقشبندی شده اند، و میسان اینان، ناله سلیمان را

میشنوند که او نیز به نیرنگ اهریمن بسراغ گنجهای افسانه ای رفته بود، و سرانجام، به راهنمایی سلیمان بدین راز پی می‌برند که دوزخ جاوید در انتظارشان است، و این دوزخ این است که نه همدیگر را دوست بدارند و نه امیدی به تغییر سرنوشت خود داشته باشند، و چنین است که این دو نفرین شده، گرانبهارترین موهبت خدایی یعنی امید را از دست می‌دهند. نویسنده نامی قرن نوزدهم فرانسه، Mallarmé که در سالهای پایانی این قرن متن فرانسه این کتاب را همراه با مقدمه ای محققانه در پاریس منتشر کرده است متذکر میشود که در نوشتن این رمان معروف، مؤلف از خسرو و شیرین نظامی بهره گرفته است، و نیز از کلمات پارسی چون استخر، جوی رکن آباد، سیمرخ، دماوند، گلشن راز، دلارا که همه زیربنای ایرانی اثر او را تشکیل می‌دهند.



بیست و هشتمین امیرالمؤمنین تاریخ اسلام، المتوکل علی الله، یکی از جالبترین امیرالمؤمنین های تاریخ خلافت است. این خلیفه برادر واثق و دومین پسر معتصم از کنیزی ترک بود، و در هنگام بیماری و مرگ واثق به امر او در زندان بسر می‌برد. وقتیکه واثق درگذشت، بزرگان دربار و فرماندهان ارشد سپاه در صدد برآمدند پسر او محمد را که هنوز کودکی بیش نبود به جانشینی وی برگزینند تا دست خودشان در کارها بازتر باشد، ولی چون همه لباسهای سنتی خلیفه بر تن او گشاد آمد، نتیجه گرفتند که هنوز خداوند وی را شایسته خلافت نمیداند، بدینجهت به سراغ برادرش در زندان رفتند، و او را در همان روز مرگ واثق به خلافت نشانند. اولین کار خلیفه تازه این بود که چون در زمان خلافت برادرش از ابن الزیات وزیر او

---

۱ - William Blake در: *The History of the Caliph Vathek*، لندن، ۱۷۸۶، ترجمه فرانسه با مقدمه Stéphane Mallarmé، چاپ پاریس و لوزان، ۱۸۷۶. این کتاب در طول قرون نوزدهم و بیستم منبع الهام بسیاری از نویسندگان و شعرای نامی غرب، منجمله لرد بایرن، کیتس، تماس مور، ادگار آلن پو، اسکار وایلد، آلدوس هکسلی قرار گرفته است.



درخواست شفاعت کرده ولی او بدان ترتیب اثر نداده بود، فرمان داد تا وی را گرفتند و در تنور میخ داری افکندند تا با شکنجه جان داد، و تمام اموالش را نیز مصادره کردند.

دوره نزدیک به پانزده ساله خلافت متوکل دوره عکس العمل شدید قشریون مسلمان در برابر آزاداندیشان معتزله بود، و در عین حال دوران سیادت روزافزون ترکان بر امور خلافت. به نوشته Browne در تاریخ ادبیات ایران جای برمکیان فاضل و ادیب را در حکومت، ترکان مزدورانی با اسامی بغا (گاو نر)، اتامش، بایساگ و کلبتکین گرفتند.<sup>۱</sup> در زمان متوکل هرگونه بحث در باره قرآن و مذهب ممنوع شد و در این مورد سختگیری بسیار بکار رفت. دستگیرشدگان دوران واثق از زندانها آزاد شدند و آزاداندیشان در جای آنان به زندان افتادند، و با تأکید متوکل با آنان با بیرحمی بسیار رفتار شد. ابن السکیت، یکی از مشاهیر لغویین و صاحب کتاب اصلاح المنطق که معلم فرزند خلیفه بود آنقدر لگدکوب قراولان ترک شد که جان سپرد، و عیسی بن جعفر دانشمند دیگر را که از خلیفه عمر انتقاد کرده بود چنسدان زدند که مرد و جسدش را که اجازه دفن شدن نیافته بود به دجله انداختند. بخاری محدث معروف بنوبه خود در معرض اتهام قرار گرفت.<sup>۲</sup> در شورش که بر اثر بدرفتاری ترکان در تفلیس درگرفت، متوکل بغای ترک ملقب به نره گاو را که به بیرحمی مشهور بود مأمور خواباندن شورش کرد و به گفته مجمل فصیحی در آنجا ۵۰,۰۰۰ نفر به دست وی قتل عام شدند.<sup>۳</sup>

متوکل مخصوصاً مورد بغض شدید شیعیان است، زیرا در زمان خلافتش دستور داد قبر امام حسین را پشکافند و بر آن آب ببندند و در جایش شخم کنند، و مردم را نیز جدا از زیارت آرامگاه او منع کرد. دلچک دربار او پیوسته علی را موضوع مسخرگی های خود قرار

۱ - Edward G. Browne در «تاریخ ادبیات ایران»، ج ۱، ص ۵۰۴.

۲ - تتمه المنتهی، ص ۲۳۹.

۳ - مجمل فصیحی، چاپ مشهد، ج ۱، ص ۳۱۲.

میداد. ولی این فقط قسمتی از برنامه کلی سختگیری های مذهبی او بود، زیرا اصولاً در دوران متوکل انضباطی سربازی در زمینه مسائل فکری و فلسفی بر جامعه اسلامی حکمفرما شد و نوعی دیوان تفتیش عقاید (انکیزیسیون) اسلامی بوجود آمد که جنایتهای آن کمتر از جنایات دیوانهای تفتیش عقاید کلیسای کاتولیک نبود. هرگونه بحث و تبادل نظر در مسائل دینی منع شد و مذهب در دست ترکان تازه مسلمان بصورت ابزار مطلق اختناق در آمد. دیوانهای تفتیش عقاید اسلامی که نام شرطه داشتند میتوانند بدون دریافت شکایتی هر شخصی را بعنوان مظنون بازداشت و شکنجه کنند و حتی حکم اعدام برایش بدهند. «صاحب الشرطه» عملاً انواع شکنجه های را که در هیچ جای قوانین شریعت پیش بینی نشده بود در محاکم خود اعمال میکرد که پوست کندن، شمع آجین کردن، خرد کردن استخوانها، از جمله آنها بود. در دوران صفویه، در ایران این عنوان به «دیوان بیگی» تغییر کرد، ولی نحوه کار بهمان صورت باقی ماند. شمار قربانیان این تفتیش عقاید اسلامی چندان زیاد بود که تاریخ نگاران غربی خلیفه متوکل را «تروان عرب» نامیده اند.

سختگیری نسبت به پیروان سایر ادیان اصولاً در عهد هارون الرشید آغاز شد، که بامر او کلیساها را در نواحی مرزی بیزانس خراب کردند و حقوق مذهبی مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان را محدود ساختند. ولی این محدودیتهای حقوقی اختصاصاً از زمان متوکل تشدید شد. به امر او اهل ذمه از تصدی خدمات دولتی منع شدند و کودکانشان اجازه آموزش در مدارس مسلمانان را نیافتند و بر مبلغ مالیاتهای سرانه و جزیه غیرمسلمانان افزوده شد. اضافه بر آن اینان مجبور شدند علامت مشخصه ای (همچون یهودیان دوران آلمان نازی) بر روی لباس خویش و پشت آن بدوزند و بر سردر خانه هایشان تصویری از ابلیس ترسیم کنند. این خانه ها میبایست محقر باشند و بهیچ صورت از خانه های مسلمانان بلندتر یا آراسته تر نباشند. در

مورد مانویان، خرمدینان و دهریان سختگیرهای باز هم بیشتری شد. اهل ذمه حق سوار شدن بر اسب را نداشتند و میتوانستند فقط بر قاطر و الاغ سوار شوند. اگر در راه به مسلمانی برمیخوردند میبایست جابجا پیاده شوند تا راه را برای او باز بگذارند. هیچکدام از آنها حق نداشتند برده مسلمان داشته باشند. برای پرداخت جزیه لازم بود شخصاً در دیوانهای مالیات حضور یابند و بدهی خود را با دست خویش بدست امیر دیوان بدهند و او نیز با زدن پس گردنی به آنها آنرا دریافت دارد و بلافاصله خادم بیرونشان کند.

سختگیرهای دوران این امیرالمؤمنین سادیک که بسیار شبها را در بزم شرابخواری به صبح میرسانید گناه بصورت ترکیبی بساور نکردنی از جنایت و از حماقت درمیآمد، که نمونه ای از آنها را در «تاریخ تمدن اسلامی» جرجی زیدان چنین میتسوان خواند: «خلیفه متوکل به یکی از حکام خود نوشته بود: ان احص من قبلک من الذمیین و عرفنا بمبلغ عددهم» (غیرمسلمانانی را که در منطقه حکومت هستند شمارش کن و تعدادشان را به اطلاع ما برسان). ولی نویسنده این فرمان اشتهاً بالای کلمه احص نقطه ای گذاشت و آنرا تبدیل به اخص کرد که معنی «آنها را اخته کن» میداد، در نتیجه فرماندار تمامی غیرمسلمانان قلمرو خود را اخته کرد، و همه آنها جز دو نفر بر اثر این شکنجه هلاک شدند<sup>۱</sup>.

یکی از کارهای نفرت آور این خلیفه بریدن سرو معروف کاشمر بود که شرح آن بتفصیل در تاریخ بیهق و در تاریخ یعقوبی آمده است. وقتی که وی خبر یافت زرتشتیان درخت سروی را که طبق روایات کهن آنان بدست زرتشت در کاشمر کاشته شده و تا آنزمان باقی بسود بدیده تقدس مینگرند، دستور داد عمال خلافت در کاشمر این درخت را ببرند و تنه اش را نزد او به سامره بفرستند. «... پس گبران جمله گرد آمدند و به عامل خلیفه گفتند که ما پنجاه هزار دینار زر نیشابوری خزانه خلیفه را خدمت کنیم تا از بریدن این درخت درگذرد، چه تا این تاریخ

۱ - تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۴۵۷.

فزون بر ۱۴۰۰ سال است این درخت را کشته اند و قلع و قمع آن مبارک نباشد. ولی خواجه ابوالطیب گفت: متوکل نه از آن خلفا و ملوک باشد که فرمان وی رد توان کرد. پس آن درخت کهن را با اره ای که مخصوص آن بساختند ببریدند و تنه آن و شاخه هایش را بر ۱۳۰۰ شتر نهادند و به بغداد فرستادند<sup>۱</sup>.

این امیرالمؤمنین در گرماگرم بزم های باده نوشی، ناگهان هوس میکرد که عقرب و رطیل به جان شریکان بزم خود بیندازد، و گاه نیز در روزهای بارعام فرمان میداد که شیر یا بسبر گرسنه ای را از باغ وحش بغداد به بارگاه او بیاورند. ولی وجه امتیاز ویژه ترش این بود که بیماری «ابنه» نیز داشت و بدین دلیل همواره چند غلام گردن کلفت ترک بعنوان قراولان خاصه در دسترش بودند. در ارتباط با این موضوع، ابوالفرج اصفهانی در کتاب «اغانی» خود هجائیه تندی را از دعبل بن علی خزاعی شاعر مشهور و باشاهمت عصر این خلیفه نقل میکند که در آن آمده است: «من ناسزاگو نیستم، بدین جهت توضیحی نیز در این باره نمیدهم که بر اثر کدام راز ناگفتنی ترکانی که میبایست بندگان خلیفه عرب باشند، خودشان خلیفه را به بندگی خویش درآورده اند»<sup>۲</sup>. و در یکی از همین جلسات «ناگفتنی» بود که متوکل در یک شب بدمستی بدست همین «قراولان خاصه» قطعه قطعه شد. بعدا معلوم شد که این «غلامان گردن کلفت» این کار را به سفارش منتصر، پسر خلیفه، که وی در نظر داشت او را از جانشینی خود خلع کند و در حضور جمع بدو دشنام داده بود انجام داده اند. به نوشته «تتمه المنتهی» محلی که متوکل در آنجا کشته شد همان زندان دوران ساسانی بود که در آن خسرو پرویز به فرمان پسرش شیرویه

۱ - تاریخ بیهق، چاپ تهران، ص ۲۸۱، Percy Sykes در «تاریخ ایران» ضمن نقل این واقعه بر این تأکید میگذارد که این ماجرا در عین حال بیانگر نیرومندی و نفوذ جامعه زرتشتیان ایران در این منطقه دوردست کشور در این تاریخ است (ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۲۲).

۲ - الاغانی، ج ۱۸، ص ۹۵.



کشته شده بود<sup>۱</sup>، و به نوشته تاریخ بیهق متوکل درست در همان شبی کشته شد که شتران حامل سرو بریده شده کاشمر به یک منزلی جعفریه در نزدیک سامره رسیدند و متوکل نتوانست پیش از مردن آن سرو را ببیند<sup>۲</sup>. متوکل هنگام مرگ ۴۲ سال داشت<sup>۳</sup>.



المنتصر بالله، خلیفه پدرکش بعدی و بیست و نهمین امیرالمؤمنین عالم اسلام که در ۲۵ سالگی بر مسند خلافت نشست فرزند کنیزی یونانی با نام عربی شده، حبشیه بود. مردی سفاک بود که زیر نفوذ شدید ترکانی قرار داشت که پدرش را در حضور خودش کشته بودند، و با فشار آنها بر خلاف وصیت پدرش دو برادر خویش معترز و مؤید را که میبایست یکی پس از دیگری جانشین او در خلافت شوند وادار به انصراف از این حق جانشینی کرد. برای جلب پشتیبانی شیعیان زیارت مقابر علی و حسین را که از جانب پدرش ممنوع شده بود دوباره آزاد کرد و فدک را نیز به اولاد امام حسن و امام حسین باز گرداند. ولی دوران خلافت او شش ماه بیشتر نپایید و ظاهراً به بیماری گلو یا معده درگذشت. با اینوصف عقیده تقریباً همه مورخان اسلامی بر این است که وی با زهری که به تحریک مخالفانش توسط پزشک مخصوص او در شاخ حجامت وی ریخته شد مسموم شد و چند روز بعد درگذشت<sup>۴</sup>.



۱ - تتمه المنتهی، ص ۲۴۳.

۲ - تاریخ بیهق، ص ۲۸۱.

۳ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۲۳۲ تا ۲۴۷، مروج الذهب، ج ۷، ص ۲۸۰-۲۸۸؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۸۴-۵۹۰؛ S.M. Miah در The Reign of the Caliph al-Mutawakkel، چاپ داکا (بنگلادش)، ۱۹۶۹.

۴ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سال ۲۴۷؛ مروج الذهب، ج ۷، ص ۲۹۰-۳۲۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۹۱-۶۰۶؛ کامل ايسن اثیر، ج ۷، ص ۹۵-۱۰۱؛ Gustav Weil در Geschichte der Chalifen، ج ۲، ص ۳۵۱-۳۵۶.

المستعین بالله، سی امین امیرالمؤمنین اسلام، نه مبعوث خلیفه قبل از خودش بود و نه در وصیتنامه متوکل، پدر منتصر، جایی برای او در سلسله خلافت منظور شده بود، بلکه عنسوان خلافت خود را از بغا فرمانده قراولان خاصه خلافت ملقب به نره گاو دریسافت داشته بود که ششماه پیش از آن متوکل را کشته و پسرش منتصر را بر جای او نشانده بود. انتخاب مستعین که یکی از نوادگان خلیفه معتصم بالله فرزند مأمون بود در یک جلسه مشورتی فرماندهان ترک در کاخی در نزدیکی سامرا بدین جهت صورت گرفت که نمیخواستند پس از مرگ منتصر دو پسر دیگر خلیفه متوکل به خلافت بنشینند، زیرا نگران آن بودند که به خونخواهی پدر با آنها از در انتقامجویی درآیند. در روز بیعت آنان با خلیفه تازه که در آن هنگام ۲۸ سال داشت، عده ای از مردم سامرا دست به شورش برداشتند و خواستار خلافت قانونی معتر شدند، ولی این شورش از جانب غلامان ترک به سختی سرکوب شد. به دستور مستعین کلیه املاک معتر و برادرش را به زور از آنها خریدند و بعد خودشان را نیز بازداشت و زندانی کردند. سال بعد یکی از فرماندهان ترک بر اثر توطئه ای کشته شد و در نتیجه غلامان ترک دست به شورش زدند و مستعین برای اینکه بدست آنان کشته نشود مقرر خلافت را از سامرا به بغداد منتقل کرد، ولی این کار به زیان او تمام شد، زیرا ترکان در غیاب وی معتر را از زندان سامرا بیرون آوردند و با او برای خلافت بیعت کردند، و اندکی بعد بغداد از جانب ترکان هواخواه معتر به محاصره گرفته شد. مستعین یکی از نوادگان طاهریان ایرانی را به فرماندهی بغداد و دفاع از آن منصوب کرد و وی یکسال تمام با قوای معتر جنگید، و سرانجام توافق شد که مستعین از خلافت استعفا کند و معتر را به خلافت بشناسد و در عوض بدو امان جانی داده شود تا به مدینه یسنا مکه برود و در آنجا سکونت گزیند. با این وجود، در شهر واسط که در نیمه راه بغداد به مدینه بود، حاکم شهر در ششمین روز اقامت مستعین در این شهر به دستور محرمانه معتر سر او را برید و برای امیرالمؤمنین فرستاد<sup>۱</sup>. مستعین در

هنگام مرگ ۳۱ سال داشت و خلافت پرماجرایی او دو سال و نه ماه بیشتر طول نکشیده بود. توصیف کلی که از او کرده اند این است که بی‌خلاصیت و شهوتران و به افراط پولدوست بود و در دوران خونین خلافتش حتی یکروز آب خوش از گلویش پائین نرفت.<sup>۱</sup>



ماجرای زندگی معتز بالله، امیرالمؤمنین سی و یکم، بنویسه خود از سیاه‌ترین صفحات این سریال خون و مرگ امیرالمؤمنین‌های تاریخ اسلام است. وی از سمت مادر فرزند کنیزی یونانی بنام قبیحه بود که او نیز چون خیزران، مادر هارون الرشید، جای خاصی در فهرست ثروت اندوزان خلافت اسلامی دارد. وقتی که در آغاز خلافت معتز، به سنت دیرینه دستگاه خلافت اخترشناسان برای پیش‌بینی سعد و نحس دوران حکومت خلیفه تازه در دربار خلافت گرد آمدند، بسا توجه به قدرت روزافزون ترکان مردی از میان جمع برخاست و گفت که احتیاجی به پیشگویی منجمان نیست، زیرا که خلیفه تا مدتی خلیفه خواهد ماند که ترکان خواسته باشند، و با آنکه آنروز حاضران خندیدند، این پیش‌بینی عیناً آنهم به بدترین صورت ممکن به واقعیت پیوست، بدین ترتیب که معتز برای تحکیم موقعیت خود دو سردار بزرگ ترکان وصیف و بغا را به حيله کشت و چیزی نگذشت که در نبودن وصیف خزانه دولتی خالی شد و مزد سپاهیان بدانان نرسید، و خلیفه بناچار تصمیم به کاستن از حقوق آنان گرفت. ترکان با آگاهی بر این امر به سرای خلیفه ریختند و «کتفهایش را بستند و او را کشان کشان بردند و به زندان انداختند و در آنجا لباسهایش را درآوردند و به سختی چمساق کوبش کردند. سپس در آفتاب سوزان سر و پا برهنه نگاهش داشتند،

---

۱ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۲۴۸ تا ۲۵۰؛ سلوک مقریزی، ج ۴، ص ۲۱۳ و ۲۴۴؛ نجوم الزاهره ابن طغریردی، ج ۱۳، ص ۱۸۹-۲۰۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰۳-۶۱۰؛ مروج الذهب، ج ۷، ص ۳۲۳؛ تنبیه والاشراف، ص ۱۴۳؛ ابن خلکان، تاریخ، ج ۲، ص ۲۸۳-۳۸۶؛ M. Forstner در: Das Kalifat des Abbasiden al-Musta'in، گرسهایم، ۱۹۷۴.

بطوریکه خلیفه اسلام از فرط حرارت زمین یک پا را بر زمین می گذاشت و پای دیگرش را برمیداشت، و در همین گیر و دار مرتباً از ترکان سیلی می خورد و با دو دست صورت خود را می گرفت. سرانجام ترکان وی را به اطاقی مخصوص بردند و ابن ابی الشوارب قاضی بغداد را آوردند و به حکم او خلیفه را خلع کردند و سپس سه روز و سه شب بی آب و نان نگاهش داشتند و آخر کار چون دیگر کشتن او اشکال شرعی نداشت وی را به سردابی بردند و جبراً آنقدر به حلقش آب نمک ریختند که از تشنگی جان داد<sup>۱</sup>. معتز در هنگام مرگ تنها ۲۳ سال داشت و زیباترین جوان عرب شناخته میشد. به توصیف بسیاری از مورخان عرب، مردی ادیب و فصیح ولی عیاش و سنگدل بود و بیشتر کارهایش بدست مادرش قبیحه اداره میشد.

نکته ای که در این ماجرا بسیار شگفت آور است واقعیتی است که در بخشی دیگر از کتاب تاریخ تمدن اسلامی چنین نقل شده است: «در پستوی دالانهای قبیحه مادر المعتز خلیفه عباسی پس از مرگش دو میلیون دینار پول نقد و مقدار زیادی زمرد و یاقوت و مروارید درشت به بهای دو میلیون دینار دیگر بدست آمد و این المعتز همان خلیفه فلکزده ای بود که شرح اسارت او بدست قراولان ترک وی و شکنجههای وحشیانه ای که بدو وارد آمد و سرانجام به خلع او از خلافت و مرگ فجیع او انجامید قبلاً داده شد، ولی عجب این است که زندانبانان او پس از خلع وی حاضر شدند او را در برابر دریافت تنها ۵۰ هزار دینار آزاد کنند، و وی بخاطر نداشتن چنین پولی با آن صورت فجیع کشته شد، در صورتیکه در همانوقت مادرش بسر این پیشنهاد آگاهی یافته بود»<sup>۲</sup>. مدت خلافت معتز بالله چهار سال و نه ماه بود<sup>۳</sup>.

\* \* \*

۱ - تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۷۲.

۲ - همانجا، ص ۳۳۴.

۳ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سالهای ۲۵۱ تا ۲۵۴؛ تاریخ یعقوبی، ترجمه فارسی، ج ۱۲ M. Forstner در: Al-Mu'tazz bi-llah, die Krise des Abbasideschen Kalifats in III Jahrhundert، چاپ گرسهایم، ۱۹۷۶.



جانشین معتز و سی و دومین امیرالمؤمنین عالم اسلام، محمد پسر واثق خلیفه بود، که چنانکه قبلاً گفته شد پس از مرگ پدرش به علت گشادی جامه مخصوص خلافت و کوچکی اندام خود که در آن هنگام کودکی بیش نبود نتوانسته بود بر مسند پدر بنشیند، ولی در این زمان وی جوانی ۳۶ ساله بود که ردای خلافت درست بر اندامش می نشست، و این بار بی اشکالی سران سپاه و بزرگان قوم در سامرا با او به عنوان خلیفه المهتدی بالله بیعت کردند. اداره عملی کارهای دربار خلافت در این موقع بدست صالح بن وصیف یکی از سرداران ترک بسود. سردار ترک دیگر، موسی ابن بغا که در این موقع در ری مشغول جنگ با علویان طبرستان بود، با آگاهی بر اینکه صالح در سامرا با شکنجه و قتل چند تن از کاتبان بزرگ پول زیادی به جیب زده است، ری و طبرستان را به شتاب ترک گفت و رو به سوی عراق آورد. خلیفه تازه که میدانست وی از هواخواهان معتز خلیفه خلع شده و در عین حال از نزدیکان قبیحه مادر معتز است کوشید تا او را از حرکت بجانب سامرا باز دارد، ولی موفق نشد. در سامرا میان موسی و صالح، دو سردار بزرگ ترک، عداوت بالا گرفت و صالح گرفتار آمد و بعد کشته شد. اندکی بعد یکی دیگر از سران ترک بنام بایبک به اتهام اینکه خلیفه معتز بالله توسط او با شکنجه بهلاکت رسیده بود بدستور خلیفه مهتدی به محاکمه کشانیده شد و با رأی قضات اعدام شد. ولی این کار یکبار دیگر واکنش بسیار خشن ترکها را برانگیخت، بطوریکه به خانه خلیفه ریختند و آنرا غارت کردند. مهتدی زره بر تن کرد و قرآن به گردن آویخت و بسیج عمومی اعلام کرد و جان و مال ترکان را مباح دانست، ولی ترکها بدو مهلت ندادند و وی را به اسارت گرفتند و دستهایش را بستند و آلت مردیش را آنقدر در زیر لگد فشردند تا با فریادهایی هولناک جان سپرد<sup>۱</sup>.

مهتدی در دوران کوتاه خلافت خود کوشید تا برخلاف خلفای پیشین ظواهر شریعت را رعایت کند. از نوشیدن شراب و شنیدن موسیقی و «تجاهر به فسق» پرهیز میکرد و تجمل و اسراف را یکسره

کنار گذاشته بود، و امید داشت که از این راه دل‌های بسیاری از مردمان را به سوی خود باز گرداند، ولی اوضاع چنان آشفته بود که دیگر کسی به چنین تظاهرات توجهی نداشت. در همین دوران خلافت او بود که شورش معروف غلامان به فرماندهی صاحب الزنج - که از دیدگاه اروپائیان اسپارتاکوس اسلام شناخته شده است، و پانزده سال تمام بنیان خلافت اسلامی را به لرزه درآورد - آغاز شد. مهتدی در هنگام مرگ ۳۷ سال داشت و دوران خلافتش تنها یازده ماه بود<sup>۱</sup>.



المعتمد علی الله، امیرالمؤمنین سی و سوم جهان اسلام، پسر خلیفه متوکل از کنیزی یونانی بنام فتیان بود، بهمین جهت ابن فتیان لقب گرفت. در عین اینکه یکی از بیخاصیت ترین امیرالمؤمنین ها بود، و شاید درست بهمین دلیل، یکی از طولانی ترین دورانهای خلافت بنی عباس را با خلافت ۲۳ ساله خود گذرانید. از همانوقت که بدین مقام برگزیده شد به بردارش «موفق» گفت که خودش اهل این کار نیست و اگر وی مایل باشد، حاضر است اختیار همه کارها را در دست به او بسپارد، بشرط اینکه به امیرالمؤمنین تا هر قدر که بخواهد امکان باده نوشی داده شود. سرانجام نیز در یکروز که هوس کرد در قایق مخصوص خودش بنشیند و با همزمان مورد علاقه اش بر روی دجله گردش کند، در جریان تفرج آنقدر باده نوشی کرد که پیش از آنکه قایق به لنگرگاه خود در کاخ خلافت برسد، جان سپرد.

در همه مدت خلافت او، همانطور که قرار شده بود، کارها بدست برادرش موفق اداره میشد که با تدبیر خود توانست خلافت عباسی را از خطرهایی که از هر جانب متوجه آن بود رهایی بخشد. در آغاز خلافت معتمد خراسان و سیستان و کرمان در اختیار یعقوب لیث و طبرستان و گرگان و ری در اختیار علویان بودند. شورش غلامسان در

---

۱ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سال ۲۵۵؛ مروج الذهب، ج ۸، ص ۱-۴۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ۲۹۶-۳۰۴؛ کتاب المعارف ابن قتیبه، چاپ ووستنفلد، ص ۲۰؛ Die Ausgrabungen von Samarra در E. Herzfeld، ص ۱۸۱-۱۸۶.

جنوب عراق به رهبری صاحب الزنج در حال گسترش بود و در مصر احمد بن طولون قدرتی بی منازع داشت. ولی موفق، علیرغم شکستهای متعدد، بر همه این بحرانها پیروز شد، که مهمترین آنها شکست یعقوب لیث در نزدیکی بغداد و شکست نهایی صاحب الزنج پس از پیروزیهای پیایی غلامان بود. نام اصلی رهبر این شورش علی بن محمد رازی بود که مردی فاضل و بلیغ و شاعر بود و خود را از فرزندان علی بن ابیطالب میدانست، ولی بجای تشیع به عقاید ازارقه (فرقه ای از خوارج) روی آورده بود<sup>۱</sup>. شمار غلامان زیر فرمان او بسیار زیاد بود، بطوریکه در تجارب السلف، طبعاً با مبالغه ای آشکار، در باره آنان آمده است که «هزار خواجه در بصره بودند که هر یک هزار غلام زنگی داشتند، و از اینجا باید قیاس کرد که چند بوده باشند»<sup>۲</sup>. بنا به نقشه طرح شده رهبر شورش، هر غلام موظف بود در یک روز و ساعت معین صاحب خود را بکشد و همه چیز او را در اختیار خویش گیرد و آنگاه به شورشیان دیگر بپیوندد<sup>۳</sup>. و بهمین ترتیب عمل شد.

خلیفه المعتمد در پنجمین سال خلافتش پسر خود جعفر را ولیعهد خویش قرار داد و بدو لقب «المفوض الی الله» بخشید، و مقرر کرد که بعد از او، «موفق» برادر معتمد جانشین وی شود، ولی موفق یکسال پیش از خود معتمد درگذشت و المفوض الی الله نیز چند ماه پیش از مرگ معتمد توسط خود او از جانشینی خلع شد و فرزند ارشد موفق بجای او بدین مقام برقرار گردید<sup>۴</sup>.



۱ - Edward G. Browne در «تاریخ ادبی ایران»، ترجمه فارسی، ج ۱، ص ۵۱۴.

۲ - تجارب السلف، چاپ تهران، ص ۱۹۰.

۳ - همانجا، ص ۱۹۱.

۴ - برای بررسی بیشتر: تاریخ طبری، حوادث سال ۲۵۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۱۹-۶۲۴؛ مسروج الذهب، ج ۸، ص ۳۸-۱۱۲؛ W. Hellige در: Die Geschichte der Stadt Samarra، هامبورگ، ۱۹۴۸؛ A. Popovic در: La révolte des esclaves en Iraq au IIIe siècle de l'hégire، پاریس، ۱۹۷۶.

المعتضد بالله، جانشین المعتمد، شانزدهمین خلیفه عباسی و سی و چهارمین امیرالمؤمنین عالم اسلام، همانقدر که به کاردانی شناخته شده است، به بیرحمی و سنگدلی و بالاتر از آن به شکنجه‌گری و دوری از کلیه عواطف انسانی نیز مشهور است، بطوریکه شکنجه‌های ابداعی او صورت ضرب‌المثل یافته است. نوشته‌اند که تقریباً در هر مورد خودش در مراسم اجرای شکنجه‌ها شرکت میکرد و لذت میبرد. از جمله قربانیان او عمرولیث برادر و جانشین یعقوب لیث بود که فرمان ولایت ماوراءالنهر را از خلیفه المعتمد دریافت داشته بود، اما چون خلیفه در همان هنگام به فرمانروای پیشین ماوراءالنهر اسماعیل سامانی نیز محرمانه پیغام داده بود که همچنان مورد عنایت او است و به فرمانی که بنام عمرولیث صادر شده است اهمیت ندهد، میان این دو، چنانکه خلیفه میخواست جنگ درگرفت، و در آن عمرولیث گرفتار شد و در غل و زنجیر به بغداد فرستاده شد. در آنجا او را وارونه بر شتر نشانند و در شهر گردانند و به انواع طرق تحقیر کردند و بعد به زندان فرستادند، و تا پایان عمر معتضد در آنجا ماند، و سرانجام طبق وصیتی که معتضد در هنگام مرگ خود کرده بود در فردای روز درگذشت او وی را بصورتی فجیع در زندان کشتند. از دیگر قربانیان این خلیفه احمدبن طیب سرخسی فیلسوف و دانشمند عالیقدر ایرانی است که در زمان ولیعهدی معتضد معلم و مربی او بود و در هنگام آغاز خلافت وی نیز سمت مشاور مخصوص او را یسافت، ولسی بخاطر سختگیریهایی که در هنگام تدریس با او کرده بود به بهانه ارتداد به امر او به زندان افکنده شد و ده سال تمام در آنجا ماند و چنانکه نوشته‌اند در این مدت از پشت میله زندان به شاگردان خود در رشته‌های مختلف فلسفه و منطق و علوم آموزش میداد و سرانجام در سال ۲۸۶ هجری به امر معتضد به دار آویخته شد.

مهمترین واقعه دوران خلافت معتضد آغاز جنبش قرمطیان بود که در سال ۲۶۴ هجری در جنوب عراق و بحرین و یمن برای سرنگونی خلافت عباسی شروع شد و تا اواسط قرن بعد از آن ادامه یافت و بصورت بزرگترین مبارزه ضد خلافت در جهان اسلام در آمد، که یکی



از آثار آن انتقال حجرالاسود از خانه کعبه به بحرین بود<sup>۱</sup>.



المکتفی بالله، پسر المعتضد، سی و پنجمین امیرالمؤمنین جهان اسلام، در بیست سالگی حاکم تام الاختیار خلافت در ری و قزوین و زنجان و قم و همدان و دینور و ابهر بود. در همان روزی که برای نشستن بر مسند خلافت وارد بغداد شد، عمرولیث را در زندان این شهر به وضع فجیعی کشتند و بعد معلوم شد که این کار بسه تحریک وزیر اعظم خلافت صورت گرفته است، زیرا مکتفی در دوران حکومت عمروبن لیث از او هدایای بسیاری دریافت کرده بود و دلیلی برای کشتنش نداشت.

واقعه مهم دوران خلافت المکتفی اوج شورش قرمطیان در شام و عراق است که منجر به غارت بسیاری از شهرها و کشتارهای متعدّد حجاج کعبه شد. در یکی از زد و خوردهای نیروهای خلافت با این فرقه، صاحب الشامه یکی از رهبران برجسته قرمطیان اسیر شد و او را با تشریفات خاصی که فقط در باره دشمنان بزرگ خلافت چون بابک خرم دین اعمال شده بود وارد بغداد کردند و همراه با گروهی از هواخواهانش با طرز بسیار فجیعی که وحشتناکترین نمونه نوع خود در تاریخ خلافت شناخته شده است در حضور مردم شهر کشتند. جنگهای ناموفقی نیز در زمان او میان مسلمانان با امپراتوری بیزانس درگرفت. مکتفی در ۳۱ سالگی، پس از خلافتی شش ساله درگذشت<sup>۲</sup>.



۱ - برای بررسی بیشتر: مروج الذهب، ج ۸؛ R. Glagow در: Das Kalifat des Mu'tadid als Prinz und al-Mu'tadid-billah، بن، ۱۹۶۸؛ C. Lung در: Regent: ein Holdengedicht von Ibn al-Mu'tazz آلمان ZDMG، شماره چهارم، ۱۸۸۶، ص ۵۶۳-۶۱۱ و شماره چهارم و یکم، ۱۸۸۷، ص ۲۲۳-۲۷۹؛ M.J. De Goeje در: Mémoire sur les Carmathes de Bahrein، لیسن، ۱۸۶۲؛ W. Madelung در: Fatimiden-und Bahrain-Karmaten، شماره سی و چهارم، ۱۹۵۴، ص ۳۴-۸۸؛ A. Popovic در: La révolte des esclaves en Iraq au 3e-4e siècles، پاریس، ۱۹۷۹

۲ - برای بررسی بیشتر: مروج الذهب، ج ۸، ص ۲۱۳-۲۴۷؛ تنبیه والاشراف، ص ۳۷۰-۳۷۶؛ کامل، ج ۷، ص ۵۱۶-۵۱۸

با خلافت المقتدر بالله، سی و ششمین امیرالمؤمنین عالم اسلام، تاریخ خلافت اسلامی بصورتی بیسابقه ورق خورد، زیرا این امیرالمؤمنین، جانشین مستقیم پیامبر و فرد اکمل جهان اسلام، که میبایست روزی پنج بار بزرگترین نماز جماعت در پایتخت خلافت بسا اقتدا بدو برگزار شود، فقط ۱۳ سال داشت و طبق مقررات اسلامی هنوز بالغ هم نشده بود. عنوان او المقتدر بالله بود و در مقام فرزند دوم خلیفه المعتضد جانشین برادرش المکتفی بالله میشد. در تاریخ دو هزار ساله کلیسای کاتولیک نیز تنها یکبار چنین کاری با انتخاب Benedetto ۱۲ ساله به مقام پاپ اعظم در سال ۱۰۳۲ میلادی (۱۳۰ سال بعد از المقتدر) انجام گرفت. این پاپ چندی بعد مقام پاپی خود را به یک یهودی از خانواده لثونی فروخت که با عنوان پاپ گرگوریوی ششم جانشین او شد، ولی سال بعد از آن به حکم یک شورای مذهبی از مقام خود برکنار گردید.

یک سال بعد از نشستن بر مسند خلافت، امرای لشکر امیرالمؤمنین تازه بالغ را خلع کردند و عبدالله پسر خلیفه معتز را که پدرش وحشیانه بدست قراولان ترک خلع و کشته شده بود با عنوان ابن المعتز به خلافت برداشتند، ولی یک روز بعد او را معزول کردند و مقتدر را بدین مقام بازگرداندند. مقتدر نیز این خلیفه یکروزه را بمحض بازگشت به خلافت گردن زد، با اینهمه جمعی از فرماندهان سپاه خود او را از نو خلع کردند و پسر سوم المعتضد را که محمد نام داشت با عنوان القاهر بالله در جایش نشانند. اما این بار، پس از چند روز، خود سربازان بر فرماندهان خود شوریدند و برای سومین بار المقتدر را به خلافت خود بازگرداندند. البته ماجرا به همین جا پایان نیافت، زیرا اندکی بعد مونس بن مظفر، پسر بزرگ ارتشستاران آن زمان، باری دیگر بر المقتدر شورید و برای خلع او به بغداد حمله برد. این مرتبه مقتدر خود در حالیکه زره پیامبر را بر تن کرده بود و قاریان قرآن گرداگردش را گرفته بودند، در پیشاپیش گارد مخصوص خود برای جنگ از پایتخت بیرون آمد، ولی در مصاف کشته شد.

در این ماجرا یکبار دیگر آنچه در دوران خلیفه المعتز گذشته

بود، با تنها یکربیع قرن فاصله تکرار شد، زیرا ترکان مزدور خلافت که به بغداد حمله بردند فقط صد هزار دینار طلا برای صرفنظر ازین یورش مطالبه میکردند و حمله آنها از این جهت قطعیت یسافت که چنین مبلغی در خزانه موجود نبود، در صورتیکه وقتی مادر مقتدر چنسدی بعد از آن مرد و خواستند وی را در گوری که خودش قبلاً آماده کرده بود بگذارند، ۶۰۰,۰۰۰ دینار طلا از آن بیرون آوردند که بدست او در آنجا مخفی شده بود تا از دستبرد دزدان محفوظ بماند<sup>۱</sup>.

به نوشته تاریخ تمدن اسلامی کار ضعف دستگاه خلافت در این زمان بدانجا رسیده بود که یکی از کنیزکان مسادر المقتدر در دیوان مظالم به قضاوت می نشست و قضسات و فقها در خدمتش بکار میپرداختند.

در دستگاه خود مقتدر نیز فسار مالی خلافت به حد اعلا رسید، چنانکه شخص او، بطوریکه نوشته اند بیش از هشتاد میلیون دینار تلف کرد.

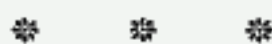
در زمان همین خلیفه بود که برای نخستین بار در تاریخ اسلام مراسم حج در سال ۳۱۷ هجری انجام نگرفت، زیرا قرمطیان در روز عید قربان همه حجاج را در حین انجام این مراسم گردن زدند و بدنبال این کشتار دسته جمعی نفایس گنجینه کعبه را غارت کردند و حجرالاسود معروف را نیز همراه خود به بحرین بردند. قیام اطروش در طبرستان و دیلم در دوران همین خلیفه صورت گرفت و ابن شیرویه و مرداویج سر از فرمان خلافت برتافتند. مدت زندگی المقتدر ۳۸ سال بود<sup>۲</sup>.

\* \* \*

---

۱ - تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۳۳۴.  
۲ - برای بررسی بیشتر: کامل، ج ۸، ص ۲۲۴-۲۴۸؛ الاغانی، ج ۲، ص ۷۶ و ج ۵، ص ۳۲۱؛ (با نقل مشروح بخش مربوط به تاریخ خلافت المقتدر از کتاب جهشیاری)؛ ابن مسکویه در مجموعه «زوال خلافت عباسی» *The Eclipse of the Abbasid Caliphate*، متن عربی و ترجمه انگلیسی، نشریه دانشگاه اکسفرد، ۱۹۲۹؛ G. Le Strange در *Baghdad during the Abbasid Caliphs*، کمبریج، ۱۹۰۵.

بعد از مقتدر بالله، سومین پسر خلیفه المعتضد که در دوران پرنشیب و فراز مقتدر یکبار برای مدتی کوتاه بجای او به خلافت نشسته بود، این بار بصورت رسمی با عنوان القاهر بالله و در مقام سی و هفتمین امیرالمؤمنین جهان اسلام بر این مسند جای گرفت. پس از درگذشت مقتدر، امیرالامراء او کوشیده بود تسا پسر مقتدر را به خلافت بنشانند، ولی ابومنصور بر او پیشدستی کرد. مردی بسیار کینه توز و سنگدل و بخصوص حریص و مالدوست بود و از این بسابت همه امیرانش را بدشمنی با خود برانگیخته بود، بطوریکه تنها پس از یکسال و هفت ماه خلافت به تحریک وزیرش ابن مقله بر او شوریدند و به چشمانش میل کشیدند و با همین حال کوری به زندانش انداختند که ده سال در آن ماند تا دومین خلیفه بعد از او، المستکفی، آزادش کرد. از آن پس زندگی او به گدایی میگذشت؛ درین باره ابن الاثیر از زبان یک مسافر حکایت میکند که در جامع منصور بغداد گدای کوری را دیده است که از عابریں صدقه میطلبیده و میگفته است: رحم کنید بر کسی که دیروز امیرالمؤمنین بود و امروز مسکین ترین مساکین است. و چون پرسیده است که این کیست، گفته بودند: این محمد قاهر بالله خلیفه مخلوع است<sup>۱</sup>.



جانشین قاهر بالله، ابوالعباس احمد پسر خلیفه المعتدر بود که با عنوان «الراضی بالله» سی و هشتمین امیرالمؤمنین عالم اسلام ششده. مردی ادیب بود و دیوان شعری از خود داشت. ابن مقله وزیر ایرانی خوش نویس و دبیر دوران قاهر را که به اتهام دشمنی با خلافت به زندان افتاده بود از زندان بیرون آورد و به وزارت خود برگزید، ولی چندی بعد خود او وی را دوباره به زندان انداخت و این بار به دستور او دست و بعد زبان او را بریدند و با همین حال آنقدر در زندان نگاهش داشتند تا مرد. در باره این ابن مقله نوشته اند که بهترین خطاط دوران

۱ - برای بررسی بیشتر: کامل، ج ۸، ص ۲۷۰، مروج الذهب، ج ۸، ص ۲۵۲، Dominique Sourdel در Vizirat abbaside، ج ۲، ص ۴۸۹-۴۹۳.